



سال اول شماره ۳۶
سه تنه ۲۰ خرداد ۱۳۵۹
بها ۲۰ رال

رهائی

در این شماره :

- توده ایها خوشحالند!
پیرامون مواضع "کار" شماره ۵۹
- انشعاب در سازمان چریکهای فدائی خلق :
فقدان تئوری - استالیسیسم و مسئله انشعاب

توده‌ایها خوشحالند!

پیرامون مواضع "کار" شماره ۵۹

سرانجام پس از گذشت یکسال و اندی از عمر رژیم جمهوری اسلامی و پس از ماهها تذبذب، تزلزل و انحراف در ارزیابی از ماهیت رژیم حاکم و چگونگی برخورد به اوضاع سیاسی ایران بالاخره "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" حرف آخر را زد و نشان داد که در عرصه مبارزه سیاسی-طبقاتی میهن مادر کدام سوی ایستاده است. سرمقاله نشریه کار ۵۹ نه نقطه آغاز کرایش قهرآیی در سبفا بلکه نمایانگر تشییع و انسجام یافتگی خط مشی راست و عقب‌گرا و رویزیونیستی است که از مدتها پیش در تفکر و عمل رهبری این سازمان شکل گرفته و ریشه دوانیده بود. بروز این واقعه و یابستر بگوئیم ضایعه در جنبش چپ ایران هر چند که از دیدگاه ما غیرمترقبه نبود و هر چند که بارها در برخوردها و مباحثات ایدئولوژیک-سیاسی مفصل خود در گذشته به جوانبی از آن برخورد کرده و به هواداران و شیفتگان این سازمان هشدار داده بودیم، لیکن بنظر ما به هر حال تا نیرات مهمی را برجتنش کمونیستی ایران و نیز برکل جنبش سیاسی جامعه باقی خواهد گذاشت. قبل از پرداختن به بی‌آمدهای این "تحول" قهرآیی در سبفا لازمست تحلیلی هر چند مختصر از سرمقاله کار ۵۹ را برآوردن دقیق ابعاد این "تحول" و روشن شدن کامل جوانب سازشکارانه آن ارائه نمائیم.

بدواً باید این نکته را تذکر دهیم که چرخش سیاسی فدائیان صرفاً "برمیانی مسائل سیاسی ایران و یا ضرورت‌های پراگماتیستی و روز جنبش استوار نیست بلکه از جنبه‌های ایدئولوژیکی و ابعاد بین‌المللی نیز بطور انکارناپذیری ملهم میگردد. در این ارتباط سمتگیری سیاسی-ایدئولوژیک سازمان فدائیان به شوری بدون شک در مواضع و جهت‌گیری جدید آنها در ارتباط با مسائل ایران تاثیر بسیار داشته است. اشارات متعدد مقاله کار ۵۹ به "اردوگاه سوسیالیستی"، "کشورهای سوسیالیستی" خود ناشی از تعمیم اعتقادات ایدئولوژیکی رویزیونیستی قبلی در قبول شوروی بعنوان "کشور سوسیالیستی" و پرچمدار "اردوگاه سوسیالیستی" میباشد. بدون تردید همه این مواضع در کنارت نظر-

گاههای آنها در ارتباط با مسائل ایران در برانگیختن تحسین حزب توده و مقاله نائیدآمیز روزنامه مردم‌موشر بوده است. سرمقاله کار ۵۹ بروشنی موضع خود را در قبضه رژیم حاکم و ماهیت طبقاتی آن روشن میسازد: "حکومت کنونی هر چند بخاطر ناپیکیریش از پیشبردیک مبارزه اصولی علیه امپریالیسم، از گاهش کرانی و بیکاری و حل بسیاری از دشواری‌های توده‌ها و میرم ترین مسائل جنبش ناتوان بوده است... همچنانکه بارها اعلام داشته‌ایم حکومتی "وابسته" نبوده و نیست". در این بیان رهبری سازمان نه تنها موضع کنونی خود را در "ناوابسته" بودن رژیم حاکم (ناوابستگی که جز بمعنای اذعان به مترقی بودن و ضدا امپریالیست بودن آن نیست) به وضوح اعلام میکند بلکه برتریدیه‌های گذشته خود نیز خط بطلان کشیده و اظهار میکند که "همچنانکه بارها اعلام داشته‌ایم" حکومت کنونی "حکومتی وابسته" نبوده و نیست". عبارت دیگر سازمان فدائیان از همان بدو تاسیس حکومت جمهوری اسلامی به غیر "وابسته" بودن و یابده‌گونه‌ای به ضد امپریالیست و مترقی بودن آن اذعان داشته است. این نکته خود بیانگر این مطلب است که برخورد امروز فدائیان حتی به لیبرال‌های دولت بازرگان که آنقدر از بلیات آنها شکوه و شکایت میشود جزیک تعارف نیست، والا چگونه رهبران و نمایندگان حکومت غیروابسته و مترقی جمهوری اسلامی میتوانند متهم به سازش با امپریالیسم گردند! اگر موضع‌گیری جدید رهبری فدائیان در قبالی رژیم حاکم صرفاً "ناشی از یک انحراف تئوریک در ارزیابی از ماهیت وابسته سرمایه-داری ایران به سرمایه جهانی و فقدان شناخت از رابطه ارگانیک بین آن دو نبود، آنقدرها نگران کننده نبود، لیکن مساله اینجاست که این قضیه یک مساله تئوریک نیست بلکه مساله‌های سیاسی مربوط به ارزیابی یک سازمان اپوزیسیون از رژیم حاکم است. مختصراً اینکه مقوله سرمایه‌داری "ناوابسته" در عصر امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه همانقدر نادرست است که که رژیم سرمایه‌داری ناوابسته به مدار حاکمیت امپریالیسم. ماهیت طبقاتی رژیم ایران و اصولاً رژیم دیگری همواره از این

راویه تعیین می‌شود که این رژیم نماینده کدام مناسبات و مدافع کدام نظام طبقاتی است. بنابراین مشکل نخواهد بود که رژیم جمهوری اسلامی را یک رژیم ماهیتا سرمایه‌داری شناخته و وابستگی سیاسی آن را یک وابستگی ماهوی صرف نظر از اظهارات و کفنه‌های گاه و بیگاه رهبران آزویا حتی خواست این یا آن مقام مسئول بدانیم. لیکن به اعتقاد ما اشکال کار فداثیان در برخورد به رژیم حاکم ناشی از تحلیل غلط و یا صرفاً اشتباه در ارزیابی ایشان نیست. فداثیان هنگامیکه تصمیم خود را مبنی بر گنار آمدن و سازش با هیئت حاکمه می‌گیرند، به نفع و وابسته بودن رژیم می‌رسند. این مسئله تحلیل نمی‌خواهد چون خود یک موضع گیری سیاسی است که از انحرافات عمیق بینشی رهبری فداثیان و نزدیک شدن آنها به خط متی "شوروی سوسیالیستی" منتج می‌شود. بعبارة دیگر خط همان خط طرفداران شوروی و از جمله حزب توده است که متأسفانه اینبار از استین فداثیان بیرون آمده است. اما انحراف فداثیان فقط در حد ارزیابی و ایس‌گرایانه ایشان از ماهیت رژیم حاکم خلاصه نمی‌شود بلکه در عین حال به ارزیابی از ماهیت جنبش ضد امپریالیستی ایران و رهبری آن نیز بی‌بهره بر می‌گردد. از این فرار سازمان فداثیان با برخورد اخیر خود به مضمون جنبش، تکلیف جنبش ضد امپریالیستی ایران را در گذشته و حال بکسر می‌کند. واقعیت اینست که آیت‌الله خمینی رهبری مبارزه با امپریالیسم امریکارا همچنان در دست دارد. ما تا کنون تصور می‌کردیم که "آیت‌الله خمینی" از دید فداثیان فقط رهبری مبارزه با رژیم دیکتاتور کشته را در دست داشته است اما اکنون با کمال تعجب ملاحظه می‌شود که شخص آیت‌الله رهبر مبارزه با امپریالیسم امریکارا همچنان در دست دارد. نمی‌دانیم کدام یک از عملکردهای حکومت فعلی نمایانگر "مبارزه با امپریالیسم امریکا" است که آنقدر رهبری فداثیان را مجذوب خود کرده است؟ فعلاً نیز وارد این بحث که اساساً در عصر فعلی مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با نظام سرمایه‌داری و نهاد سرمایه نیست و اینکه رژیم سرمایه‌داری آیت‌الله خمینی بنابه طبیعت خود نمی‌تواند با امپریالیسم و بالتبع امپریالیسم امریکا مبارزه کند، نمی‌تویم. نکته مهم این است که حتی از لحاظ تجربی هم که شده چگونه سازمان فداثیان آنقدر به قهقرا رفته و چشم خود را بر روی واقعیات می‌بندد، در حالیکه میدانیم که رژیم حاکم نیروهای انقلابی و کمونیست‌ها را که بی‌کیترین نیروهای ضد امپریالیست هستند، با بدین حد مورد بیورش قرار می‌دهد، در حالیکه شدیدترین قوانین ارتجاعی را برای سرکوب جنبش کارگری وضع می‌کند، در حالیکه جنبش خلق‌های میهن و از جمله خلق کرد و سغنا توسط همین رژیم سرکوب می‌شود، در حالیکه دانشگاهها و کانونهای مبارزه در جنبش دانشجویی بایدین درجه مورد تجاوز و تاخت و تاز قرار می‌گیرند و ههههههههه و به یک کلام در دست در شرایطی که همین رژیم در خط امپریالیسم و در اجرای سیاستهای سرکوب امپریالیستی بویزه امپریالیسم امریکا کاملاً بر می‌دارد، فداثیان صحبت از رهبری مبارزه ضد امپریالیستی در دست آیت‌الله خمینی می‌کنند. این اقدامات رژیم مبارزه با امپریالیسم امریکا و رهبری آن نیست اینها همه مبارزه در خط امپریالیسم امریکا و جزئی از برنامه‌های

اوست. سچفا در ارزیابی از ماهیت ضد امپریالیستی رژیم حاکم تا بدان درجه به افراط می‌رود که معتقد می‌شود امریکا فاسد ساقط نمودن حکومت ایران را دارد آنهم، نه بخاطر ناتوانی آن در سرکوب چپ و بی‌کفایتی اش در بازسازی نظام سرمایه‌داری حاکم، بلکه بدین خاطر که اولاً این رژیم ماهیتاً غیر وابسته و ضد امپریالیست است و ثانیاً با اتخاذ سیاستهای مختلف، مانع از پیشبرد سیاستهای امریکا است!

"هههه امپریالیسم امریکا، بویزه پس از ملاقات با زرگان با برزیل‌سکی که خشم انقلابی توده‌ها، تسخیر مرکز جاسوسی امریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" و سقوط دولت است با زرگان را در پی داشت و نیز پس از تحولات ماههای اخیر و سر سختی نیروهای ترقی خواه و انقلابی، دانشجویان پیرو خط امام" و شخصی آیت‌الله خمینی به این نتیجه رسیده است که تنها با سرکونی حکومت کنونی و روی کار آوردن عناصری مثل بختیار و وزیریه و امثالهم و یا به قدرت رساندن فرماندهان نظامی، نمیتواند سیاستهای خود را در ایران دنبال کند و هدف خود را که به شکست کشاندن و سرکوب جنبش خلق ماست به پیش برد. امروز کاملاً آشکار است که تلاش امپریالیسم امریکا برای تحمیل یک سیاست معین توسط مهره‌های خود در درون حاکمیت با شکست روبرو شده است از اینرو در شرایط کنونی جهت گیری عمده امپریالیسم اعمال فشارهایی از بیرون است."

ما سئوال می‌کنیم آن سیاستهایی که امپریالیسم امریکا می‌خواهد در ایران پیاده کند و رژیم فعلی مانع اجرای آنهاست کدامند؟ مگر سیاست امریکا و اصولاً انتظار امریکا از رژیم فعلی ایران چیزی بجز سرکوب چپ و نیروهای ترقی، سرکوب جنبش دموکراتیک، سرکوب جنبش خلقها، دامن زدن به جوسد کمونیستی، قلع و قمع کمونیستها و بازسازی سرمایه‌داری است که فداثیان از عدم اجرای آنها توسط رژیم فعلی و بنا بر این ناخرسندی امریکا سخن می‌گویند. شما می‌گویند که کوششهای امریکا در ساقط نمودن رژیم فعلی به خاطر هدف "به شکست کشاندن و سرکوب جنبش خلق ماست"، حال باید توضیح دهید که چه نیروئی طی بیش از یکسال گذشته مسئولیت اصلی "به شکست کشاندن و سرکوب جنبش خلق ما" را عهده داشته است؟ آیا این همان رژیم جمهوری اسلامی نیست که با کمک ابادی و رنکارک امریالیسم در داخل و مرتجعین شناخته شده از همان روز پس از قیام جماعت سرکوب خود را بر تارک جنبش خلق ما کوید؟ پس ملاحظه می‌کنید که رژیم جمهوری اسلامی در واقعیت امر همان سیاستهای امریکا را البته در زورق شعارها و توجیحات بظاهر "ضد امریکائی" و بنا دامن زدن به توهمات ایدئولوژیک توده‌ها، پیاده می‌کند. شما اظهار می‌دارید که "امروز کاملاً آشکار است که تلاش امپریالیسم امریکا برای تحمیل یک سیاست معین توسط مهره‌های خود در درون حاکمیت با شکست روبرو شده است." اولاً این سیاست معین چیست و چه مشخصاتی دارد؟ ثانیاً اگر این سیاست، معین بقول شما شرایط لازم برای انجام کودتای امریکائی به نفع دست راستی ترین و فاشیستی ترین جناحهای امپریالیسم امریکا را ایجاد می‌کند، آیا امروز بهتر از هر زمان دیگر شرایط تغییر رژیم ب نفع جریان کودتاگر ادعائی توسط همین مهره‌های درون حاکمیت آماده نشده است؟ البته امریکاتا زمانیکه چشم امید به

بیش سوی تدارک انقلاب سوسیالیستی!

دولت جاب بنی مدردوخته و در ضمن نیروی کودتاگر (ارتش) هنوز از اسجام و آمادگی کافی برخوردار نگشته است هیچگاه دست به کودتا نخواهد زد. کودتای امیکائی زمانی بطور جدی محتمل خواهد شد که چپ بعنوان یک آلترنا تویو اجتماعی در مقابل آلترنا تویو سرمایه داری قد علم کند، و منافع اساسی سرمایه را به مخاطره اندازد. فقط در آن زمان است که امریکا برای نجات سرمایه داری ایران به حرکت کودتاگرانه دست خواهد یازید. انحراف سازمان فدائیان بازم ایعادوسیتری دارد. یکی از اساسی ترین جنبه های این انحراف برخورد به نیروهای چپ و کمونیستی ایران است. سچغضادارتباط با مسئله خلقها، گذشته از توطئه ها و سو، نیت امیرالیم، دونیروی دیگر را در "دامن زدن به جنگ برادرکشی" و خدشه دار ساختن "وحدت خلقها" و زحمتکشان ایران "مقصر میدانند. یکی جناح "بی تجربه" هیئت حاکمه و دیگری نیروهای چپ:

"محافل جنگ افروز و سرکوبگردرون هیئت حاکمه که فاقد هرگونه تجربه سیاسی بوده و بخاطر اعمال و حرکات ضد دموکراتیک و خشونت بار خود تا کنون میلیونها تن از مردمی را که در جریان سرنکونی شاه فعالانه در مبارزه شرکت داشتند متفعل ساخته و بیه طرفداری از جنبه لیبرالها واداشته است، هنوز به اعمال جنگ افروزانه و ضد دموکراتیک خود ادامه میدهند و درست در برابر این محافل جریان انحراف به چپ جنبش کمونیستی و لیبرالها روز به روز به اعمال آنارشیستی و شعارهای سرنکونی کشانده میشوند و ناگفته پیداست که این دو پیوسته برهم تاءثیر میگذارند و هر یک زمینه و بستر حرکات مخرب دیگری را فراهم میکنند..."

رژیم حاکم نیز در لفاظی های "ضد امریکائی" خود جنبش حق طلبانه خلق کردستان را از توطئه امیرالیم و چپها میدانند، مبارزات دانشگاهها را نیز به همین، اعتمایات کارگری را نیز به همین منواله رژیم حتی برخی از فرماندهان و وزراهای ارتشی را بخاطر افراط کاریها و کثافت کاریها مورد نکوهش قرار میدهند اما فدائیان با دورویی کامل جنایات و کشتارهای ارتش و سپاه پاسداران را بعهده سیاست برخی از جناحهای هیئت حاکمه که معلوم نیست کدام هستند و صرفا بخاطر فقدان "هرگونه تجربه سیاسی" اعمال میشود میگذارند. بایده سوال کرد که آیا شما باین نظریات هنوز خود را در صافاپوزیسیون میدانید؟ زمانیکه شما همگام با جناحهای "ملح طلب" هیئت حاکمه (آقای بنی صدر) برای استقرار ملح در کردستان، بدون روشن کردن محتوای اینچنین ملحق، دست به هر عملی میزنید، دیگر به تمام اصول گذشته خود پشت پا زده و به جنبش خلق کرد پشت کرده اید. ملحق که با سرکوب خلق کرد، خلق سلاح نیروهای مترقی و نفی حق مسلم خود مختاری خلقها بدست آید چه چیز ملح و آرامش ارتجاعی و پاپیمال شدن کامل حقوق توده زحمتکشان کردستان میتواند باشد؟ علامیه مشترک شما با حزب دموکرات کردستان، زیرپا گذاردن برنامه بیست و شش ماده ای هیئت نمایندگی خلق کرد و قبول طرح مسخره و سازشکارانه حزب دموکرات برای برقراری یک ملح ضد انقلابی با رژیم، بهترین دلیل مابرای سازشکار خواندن شماست. شما باز در مورد مسئله کردستان نیروهای

چپ و کمونیستها را مسئول جنگ افروزی شناخته و حتی آنها را متهم به خیانت مینمائید.

"بر این اساس ما مصممیم که بیش از پیش برای استقرار ملح در کردستان و جلوگیری از گسترش دامنه جنگ در این منطقه تلاش کنیم و از تلاشهای ملح طلبانه ای که در برخی محافل حکومت (کدام محفل؟) دیده میشود استقبال میکنیم. ما موظفیم عناصر جنگ افروز را چه محافل جنگ افروز حکومت وجه آنها که با چپ روی و حرکات آنارشیستی خود بزرگترین خیانتها را به جنبش ضد امیرالیستی خلق ما را میدارند و زمینه رشد گرایشات ضد دموکراتیک و جنگ افروزانه جناحهای از حکومت را فراهم میکنند و بدین سان جنگ ضد امیرالیستی مردم را به جنگ میان مردم تبدیل میکنند، افاض کنیم."

براستی خیانت راجه کسانی مرتکب میشوند؟ آنها که همگام با توده های محروم و زحمتکش کردستان علیه یورش فاشیستی مزدوران ارتش و پاسداران تابه آخر میایستند و یا آنها که با سازش با جناحهای "ملح طلب" حکومت راه را برای سرکوب و به انقیاد کشانیدن کامل خلق کرد و سایر خلقهای ایران هموار میکنند؟

با این همه ما یک اتهام شمارا به گرمی میپذیریم و از آن استقبال میکنیم و از شما میخواهیم تا آنجا که میتوانید در این باره افشاگری کنید چون خود این مسئله بیش از هر چیز دیگری مرز بین شما و جنبش چپ را تدقیق خواهد کرد و آن مسئله سرنکونی است: "ما مصممیم با توجه به مسئولیت عظیم سازمان با حرکات آنارشیستی و شعارهای سرنکونی بویژه حرکات چپ روانه ای که توسط آنارشیستها در میان طبقه کارگرمیهن مادامن زده میشود بکوتله ای همه جانبه مبارزه کنیم."

شما هر چه در توان دارید برای جلوگیری از اتاعه مضمون شعار سرنکونی نظام سرمایه داری و رژیم نماینده آن در میان طبقه کارگر بکار برید. با این کار شما خیلی زود تر به توده های کارگری که مدعی نمایندگی شان هستند نشان خواهید داد که نه در اردوگاه آنان بلکه در اردوی سرمایه و نیروهای مدافع ان قرار دارید.

این نکته نیز باید گفته شود که هر چند از اینکه جایگاه شما در عرصه مبارزه طبقاتی با جایگاه حزب توده بسیار نزدیک و بلکه برهم منطبق گشته است بسیار متأسفیم، اما معتقدیم که بالاخره آشکار شدن تفکرو مشی توده ایستی در سازمان شما پرده توهمات را از هم خواهد درید و با کاتالیزه شدن بسیاری از نیروهای صادق چپ، امیدهای کاذب را از ذهن بسیاری از اعضا و هواداران شما خواهد زدود و آنها را در راستای صحیح مبارزه یعنی مسیر جنبش چپ واقعی رهنمون خواهد ساخت.

پی آمدها

حاکم شدن خط مشی اپورتونیستی - رویزیونیستی راست

در سجعفا و جهت گیری نوینی که این سازمان چه در عرصه مسائل داخلی و چه بهانه بین المللی آغاز نموده و بتدریج آرا مشخص خواهد کرد بی آملای مهمی بویژه در ارتباط با اوضاع داخلی سازمان فدائیان بدنبال خواهد داشت که متعاً قبا تا شرات خاص خود را بروی کل جنبش سیاسی بطور عام و جنبش کمونیستی بطور خاص باقی خواهد گذاشت . اکنون بیش از هر زمان دیگر باید برای همه جریانهای اقلیت درون سجعفا روشن شده باشد که امکان ایجاد یک حرکت رادیکال در درون رهبری این سازمان بمنظور "تصحیح" خط مشی و مواضع آن وجود ندارد . علت این امر این نیست که مبارزه ایدئو-لوژیک جناحها در درون یک سازمان کمونیستی در شرایط خاص- کمیت خط مشیهای انحرافی ناممکن و غیر عملی است بلکه ناشی از این واقعیت است که مبارزه درونی-ایدئولوژیک- سیاسی در داخل سجعفا امکان پذیر نیست . در زمانی که مناسبات درونی حاکم بر آن ، مناسبات بوروکراتیک و غیر کمونیستی است و علیرغم تظاهر به قبول اصل مرکزیت -دموکراتیک ، عملاً" مرکزیت تعیین کننده همه چیز است ، طبعاً نمیتوان از امکان مبارزه ایدئولوژیک سخن گفت . برای طرح مباحثات ایدئولوژیک درون سازمانی و انتقال آن به بدنه سازمان وجود شرایط و جو دموکراتیک در داخل یک سازمان سیاسی کمونیستی ضروری و انکارناپذیر است . روابط بوروکراتیک غیر کمونیستی البته قبل از هر چیز از بینش و تفکر مسلط بر آن سازمان و از مفهومی که تک تک اعضاء آن سازمان از مناسبات درون تشکیلاتی دارند و تمکین به این مناسبات نشاءت میکند ، به حال شناخت ما از سازمان فدائیان نشان میدهد که چه در گذشته و چه در حال حاضر مناسبات درونی سجعفا عمیقاً بوروکراتیک غیر کمونیستی و سلطه گرانه بوده و متعاً سفاهت این وضع در حال تشدید است . در شرایط کنونی تنها راهی که در مقابل نیروها و جریانات اقلیت سازمان قرار میگیرد نخست روشن کردن خطوط و مواضع ایدئولوژیک- سیاسی و آگاه کردن وسیعترین طیف ممکن اعضاء و سمپاترها از آن و در مرتبه بعد ادامه فعالیت در اشکال جدید تشکیلاتی با مناسبات و اوضاع دموکراتیک و کمونیستی است . ما وقوع انشعاب و یا حتی انشعابات متعدد را در سجعفا در آینده نزدیک بسیار محتمل و غیر قابل اجتناب میدانیم ، زیرا که این سازمان نه در گذشته دارای انجام ایدئولوژیک بوده و نه اکنون از لحاظ سیاسی دارای مواضع مترقی رادیکال میباشد . حتی اگر که سازمان فدائیان در ارتباط با رژیم کمونیستی و مسائل مهم جنبش سیاسی امروز ، موضع گیریهای قاطع و روشنی داشت بازالتقاطی گری نظری و فقدان تجانس فکری بهترین زمینه را برای تجزیه این سازمان بدور محورهای مشخص و متجانس نظری فراهم میکند . قانون عام و حرکت دیالکتیک تمام سازمانهای التقاطی که مدعی هویت ایدئولوژیک مشخص هستند ، تجزیه آنهاست . هیچ جریان و تشکیلات التقاطی چه از نوع "کمونیستی" چه غیر کمونیستی نمیتواند تا مدت مدید به حرکت خود ادامه داده و به همه جوانب و ضروریات روزانه و دراز مدت مبارزه پاسخ گوید . التقاط فکری ناگزیر با پیواره شدن بندهای التقاط به عدم التقاط و تجانس میانجامد

و تجانس و انسجام ایدئولوژیک بعنوان مهمترین ضابطه رشد و شکوفائی سازمان تعالی و تداوم آنرا تضمین مینمایند . فدائیان خلق نه تنها هیچگاه تجانس ایدئولوژیک نداشتند بلکه این مسئله بطور کلی برای آنها امری بی اهمیت و بدون از ضروریات مبارزه روز تعلق می شد و اساساً هیچگاه مورد توجه جدی قرار نمیگرفت . بهر واضح است که زمانی که در یک سازمان مدعی کمونیسیم نه وحدت نظر وجود داشته و نه لزوم بوجود آمدن آن اساساً مطرح باشد انشعاب قانون اساسی حرکت آنرا تشکیل خواهد داد . و این نه مختص فدائیان بلکه شامل حال همه سازمانهاست که وضع مشابهی دارند . مسئله دیگر اثرات ویژه ای است که رویدادهای درونی سازمان فدائیان بر روی کل جنبش سیاسی بجای خواهد گذارد . این اثرات را در دو زمینه باید مورد بررسی قرار داد . مورد اول اثرات این وقایع در کوتاه مدت خواهد بود ، بهر واضح است که چرخش بر است سجعفا و شکل گیری حرکت های انشعابی در آن در کوتاه مدت هم به تشخت بیشتر جنبش چپ خواهد بود . اینجا میدوهم از لحاظ کیفی کل جنبش و نیروهای کمونیستی را تضعیف خواهد کرد . تمامی این پی آمدها در یک مقطع زمانی کوتاه جبهه راست را در مقابل چپ تقویت خواهد نمود و سردرگمی ها و سرخوردگی ها را در بسیاری از محافل و عناصر مدن خواهد زد . رژیم حاکم تا مدت ها از این وقایع بنبغ نشیست بندهای حاکمیت خود استفاده خواهد نمود و این امر ناشی از درستی ایدئولوژی و سیاست خود و سردرگمی و اغتشاش چپ و انمود خواهد کرد . از این لحاظ باید منتظر وارد شدن ضربات روانی بسیاری از جانب محافل هیئت حاکمه و گروههای ارتجاعی هواداران مثل حزب توده و امثالهم بود و تردیدی نیست که باید در این موارد بیش از پیش مقاومت و ایستادگی نشان داد . همچنین از جانب دیگر تحولات عقب گرایانه اخیر اکثریت رهبری فدائیان ابعا جدیدی را درون اپوزیسیون بساز خواهد کرد و جبهه گیریهای نوینی را بوجود خواهد آورد . مهمترین این زمینه ها نزدیک شدن حزب دموکرات ، حزب توده و سجعفا از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک و ایجاد جبهه جدیدی در طیف نا همگون نیروهای اپوزیسیون خواهد بود . این جبهه راست با وجود تمام تضادها و اختلافات درونی آن در آینده مشکلات زیادی را برای اپوزیسیون چپ و انقلابی ایران ایجاد خواهد کرد . هم اکنون اثرات نامطلوب این جبهه گیری در کردستان بخوبی محسوس است . اوضاع جدید فدائیان این سازمان را عملدرموضع مشترک با حزب دموکرات قرار داده و دو جبهه کاملاً متمایز را در کردستان ایجاد نموده است . یکی جبهه سازش ناپذیر چپ و دیگری جبهه نیروهای راست که خواهان سازش و زد و بند با رژیم بنی صدر هستند . به هر جهت بگمان مسا اوضاع جدید فدائیان به تدقیق مرزهای ناروشن فعلی در طیف نیروهای اپوزیسیون و جاد شدن تضاد بین چپ و راست کمبک خواهد کرد .

از طرف دیگر در دراز مدت حرکت اخیر فدائیان به نظر ما تاء اثرات مثبتی بر روی جنبش چپ خواهد داشت . خارج شدن بسیاری از نیروها از التقاطی گری و سمت گیریهای سیاسی -

انشعاب در

سازمان چریکهای فدائی خلق : فقدان تئوری - استالینیسیم و مسئله انشعاب

سازمان چریکهای فدائی خلق در آستانه یک انشعاب بزرگ قرار دارد. کار ۶۱ (اقلیت) - که بدنبال تشدید گرایش برآست در سیاست سازمان چریکهای فدائی خلق - در مخالفت با مواضع سیاسی اکثریت کمیته مرکزی سازمان انتشار یافته آغاز کرده است. بزرگترین انشعابی است که تاکنون در تاریخ این سازمان اتفاق افتاده است. اگر انشعابات گذشته در این سازمان و پایان نرسیدن پروسه تجانس گروههای متعدد با سازمان در دورانی بود که سازمان هنوز نتوانسته بود خودش را به مثابه بزرگترین سازمان چپ ایران تثبیت نماید و نتیجتاً انشعاب از آن و با قطع پروسه تجانس انعکاس وسیعی در سطح جامعه نیافت، اینبار این انشعاب میتواند تأثیر مهمی در سرنوشت چپ ایران بجاگذارد. هر چند هنوز تمام ابعاد این انشعاب روشن نیست و نمیتوان آینده تأثیر این انشعاب را بر روی جنبش چپ بطور کامل پیش بینی نمود، اما بررسی مختصر علل مادی این انشعاب، بررسی مواضع سیاسی محوری و پیامدهای آن میتواند شامل دروس مهمی برای تمامی کوشندگان جنبش کمونیستی ایران باشد.

★★★★★★

برای بسیاری این انشعاب غیر قابل پیش بینی است. در گذشته‌های نه چندان دور نه اعضاء و هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق، نه حتی رهبری سازمان هیچگاه احتمال وقوع انشعاب را پیش بینی نمیکردند. هنوز ادعاهای تشریحی کارمندی برای آنکه سچفا نطفه اساسی حزب کمونیست ایران است در اذهان زنده است. هنوز ادعای سازمان به مثابه تنها سازمان چپ با پایه توده‌ای وسیع برای بسیاری از هواداران و اعضاء سازمان کشش و جذابیت افسانه‌ای دارد،

که سازمان با چنین انشعابی مواجه میشود. اما این امر اگر برای بسیاری از اعضاء و هواداران این سازمان غیر قابل پیش بینی بود، برای دیگران بخصوص برای آن دسته از کمونیست‌ها که هیچگاه مرعوب " پایه توده‌ای " و یا " سحر جادویی " فدائیان نگشته بودند امری طبیعی و غیر قابل اجتناب مینمود. روند تشکیل سچفا، بحران طبیعی ناشی از رشد سریع و یادکنکی این سازمان، نداشتن رابطه ارگانیک و واقعی با طبقه کارگر و مهمتر از همه فقدان هرگونه دمکراسی واقعی در درون سازمان و حاکمیت بلامنازع رهبری در زمانی که وجودش از انرژی و پتانسیل انقلابی - مبارزاتی خالی نگشته است وقوع انشعاب و شاید انشعاباتی را در درون این سازمان اجتناب ناپذیر مینمود.

روند تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق

مادر موارد متعدد و منجمله در سلسله کتابهای پروسه تجانس و در مقالات متعدد رهائی نظریات خود را در مسورد چگونگی تشکیل این سازمان و اشکالات متعددی که از همان اوان فعالیت در این سازمان وجود داشت نوشته‌ایم. در اینجا قصدمان تکرار مطالب گذشته نیست بلکه باز کردن مسئله از زاویه دیگر و نشان دادن روندیست که به انشعاب اخیر منجر شده است. در این رابطه مهمترین مشخصه سچفا نداشتن انسجام نظری است. این مسئله از همان آغاز حرکت سازمان بخوبی مشهود بود. از همان آغاز گرایشات مختلف نظری در این سازمان گرد آمدند. مهمترین ادبیات سیاسی این سازمان

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

در مرحله آغازین ، نوشته‌های رفقای شهید ، پویان ، احمد زاده و صفائی فراهانی بود . هرچند - همین - رفقا بدرستی به ضرورت مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه پی برده بودند ، معذرا برای رسیدن به این نتیجه گیری مشترک مسیرهای متفاوتی طی شده بود . رفقا در این نوشته‌ها برداشتهای مختلفی از مفهوم مبارزه مسلحانه ارائه میدادند . آنچه رفیق فراهانی تئوری کانون شورشی مینامید ، رفیق احمدزاده تاکتیکی برای ایجاد جبهه خلق میدانست ، و از آن فراتر در تئوریهای رفیق پویان تاکتیکی در راه ایجاد حزب طبقه کارگر بود . هرچند در آغاز این مسئله طبیعی بنظر میرسید ولی هیچگاه کوشش سازمان یافته‌ای در جهت برطرف کردن این نقیصه و ایجاد یک تجانس نظری انجام نگرفت . در نزد رفقای اولیه سازمان پراگماتیسم - انگا مبارزه مسلحانه - برتکامل تئوری حاکم بر عمل ارجحیت یافت و نتیجتاً این نقیصه نه تنها برطرف نگردید بلکه خود را در حیات سازمان تجدید تولید نمود . این سازمان دیگر سازمانی بمنابیه مجموعه متجانس نظری نبود که عمل میکرد بلکه مجموعه‌ای از افراد بادیگاه‌های مختلف بود که همگی بر سر انجام عملیات مسلحانه به توافق رسیده بودند . چنین مجموعه‌ای عملاً توان ارتقاء آگاهی سیاسی اعضاء و هواداران خود را نیز نداشت و نتیجتاً در طول زمان و بخصوص با شهادت رفقای اولیه سازمان که از سطح مناسب آگاهی تئوریک برخوردار نبودند ، پراگماتیسم مطلق و در این مورد میلیتاریسم بر سازمان حاکم بود ، و آگاهی سیاسی تئوریک به عضو و یا اعضاء محدودی در سازمان منحصر گردید .

بیجهت نیست که پس از ضربات اولیه سالهای ۵۰ تا زمان پیوستن رفقای چون حمید مومنی ، سازمان ، عملاً تجارب بدست آمده در خدمت هیئت تئوری مبارزاتی قرار نگرفته و سازمان هویت ایدئولوژیک مشخصی را ارائه نداد . بعدها با پیوستن رفیق حمید مومنی سازمان ایدئولوژی و تئوری سازمان بکلی دگرگون شد . ادبیات سازمان در این دوران تناقضات آشکاری را با گذشته نشان میداد . اندیشه‌های رویزیونیستی - استالینیستی رفیق مومنی در خلا موجود بر احتی در این سازمان تفوق پیدا کرد و سازمان ، علیرغم آنکه همان اسم و همان آرم و حتی همان مثنی مبارزاتی - عملیات مسلحانه - را دنبال میکرد ، بکلی دگرگون شد ، بدیهی ترین اصول تئوریک رفقا در مورد مبارزه مسلحانه ساختمان حزب ، تاریخ گذشته جنبش کمونیستی ایران و ... و از همه مهمتر مسئله دموکراسی درون سازمانی بزیر پا گذاشته شدند بدون آنکه مجموعه سازمان در جریان تغییر و تحولات درونی قرار گیرد و یا حتی از آن بدتر متوجه این تغییر و تحولات گردند . شرایط فاشیستی حاکم بر جامعه و استبداد و خفگان آریامهری نیز نقش توجیه کننده شرایط برای مخفی کاری سیاسی و عدم آموزش سیاسی را بازی میکرد و نتیجتاً کوچکترین مقاومتها و اعتراضها در مقابل اعمال رهبری سازمان بسیار غیردموکراتیک ترین شیوه‌ها سرکوب میگردد . بدین ترتیب سازمانی با چنین ساختار ایدئولوژیک - تشکیلاتی در معرض انواع انحرافات قرار میگردد . بجای آنکه ایدئولوژی و سیاست

رابطه واقعی انسانهای درون این مجموعه باشد ، بندهای تشکیلاتی - آنهم از نوعی که اشاره شد - این مجموعه افراد را بیکدیگر متصل میکنند و ایدئولوژی در وجود رهبر یار هیران خلاصه میشود . بیجهت نیست که بعد از شهادت رفقا حمید اشرف و حمید مومنی - که در حقیقت حاکم بر سر نوشت سیاسی و ایدئولوژیک سازمان بودند - سازمان باریگر هویت ایدئولوژیک خویش را از دست میدهد و بر حسب آنکه کدام یک از گرایشات موجود در جنبش کمونیستی در آن نفوذ کنندیدان سمت متمایل میگردد . هنوز مدتی از ضربات سالهای ۵۵ نگذشته بود که هویت ایدئولوژیک سازمان در نظرات رفیق جزئی خلاصه میشود . نظراتی که نه تنها با نظرات رفقا حمید اشرف - مومنی در تناقض بود بلکه بیکباره نظرات گذشته و اولیه سازمان را نفی مینمود . این " تحول " نیز بدون کوچکترین مقاومت محسوس در میان اعضاء و هواداران سازمان انجام میپذیرد و سچفا بدون بررسی و انتقاد از گذشته و بدون نشان دادن " انحرافات " که در نظرات گذشته سازمان دیده میشد ، نظرات رفیق جزئی را بمنابیه نظرات رسمی سازمان میپذیرد . سازمان در عرض ۶ سال فعالیت نظریات مختلفی - که تنها وجه مشترکشان مبارزه مسلحانه است - را بعنوان نظرات رسمی خویش میپذیرد بدون آنکه ارتباط تئوریک و منطقی این نظریات گوناگون را حد اقل برای اعضا و هواداران روشن نماید . آنچه نیز بعدها بعنوان دفاع از نظرات احمدزاده و در رد نظرات جزئی توسط چریکهای فساداتی خلق اعلام گردید بیست از آنکه کوششی در جهت تکامل تئوری مبارزه مسلحانه باشد جانبداری سیاسی از نظریه‌ایست که در آن پتانسیل رشد کمی تصور میشود . عبارت دیگر این کوشش بیش از آنکه کوششی صادقانه در دفاع یا رد یک نظریه باشد حرکتی بود که " ملاحظات " سیاسی روزمره در پشت آن قرار داشت . در اینجانب نیز پراگماتیسم ، بمعنی تئوریزه کردن انشعابی که پایه‌های آن عقیدتی - ایدئولوژیک نیست بعنوان تئوری ناب مبارزه مسلحانه در جنبش کمونیستی عرضه میگردد . تئوریهایی که این بار به لطف زمان و فضای سیاسی بعد از قیام ، مرده متولد میشود ، و نتیجتاً بجای آنکه راه گشای مبارزات گردد در تکرار مبتذل شعارهای گذشته خلاصه میگردد . اما حتی اعلام پذیرش رسمی نظرات رفیق جزئی بزای سازمان حلال مشکلات نیست . اتوریته نظرات رفیق جزئی در مقابل حوادث روزمره ایران بعد از قیام بزیر سؤال کشیده میشود و هنوز چند ماهی از بیانیه معروف سازمان مبتنی بر رد نظرات " انحرافی " احمدزاده و قبول نظرات جزئی نگذشته ، که سازمان عملاً " نظرات جدید " را بکنار مینهد و بدون داشتن هویت ایدئولوژیک مشخص فعالیتها بعد از قیام را ، که این بار بعلت شرایط حاکم بر جنبش بسیار گسترده تراز سابق است ، آغاز مینماید . سردرگمی ایدئولوژیک - تئوریک ، بر تمام فعالیتهای سازمان سایه می افکند ، روزی دولت بازرگان " ملی " قلمداد میشود ، روز دیگر خرده بورژوازی پیرو خط امام فدائیرالیست میگردد و بازرگان " بورژوالیبرال " امریکائی و بتناوب این دایره تغییر مواضع در سازمان تکرار میشود . مواضع اخیر

سازمان هر دفاع از اقدامات " شجاعانه " بنی صدر در دفاع از آزادیهای دموکراتیک بیانگر چرخشهای سریع این سازمان بر روی اصلی ترین مواضع خود است . اما هر چند سازمان در مواضع سیاسی خویش بایبیداری چندانی نشان نمیدهد، اساس ایدئولوژیک سازمان کم و بیش روشنتر از گذشته خود را نشان میدهد و بند منطقی رابطه نظرات مومنی - جزئی ، - رویزیو نسیم و استالینسیم - در حیات سازمان بعد از قیام انسجام یافته و پایه های اساسی نظری سازمان را تشکیل میدهد . این تمایل طبیعی بسوی گرایشات رویزیونیستی - توده ایستی در معرض تاکتیک انتقاد - تمجید ، مستقیم و غیرمستقیم روز - مره حزب توده قرار میگیرد تا آنجا که سازمانی که روزی معتقد بود که اندیشه مائوتسه دون را بهتر از هر جریبان سیاسی دیگر درک نموده است (نبرد خلق شماره ۲) مدافع سیاستهای رویزیونیستی از آب درمی آید .

بعبارت دیگر روند تشکیل و ~~رویش~~ سبک بیانگرترازدی واقعیت آن جریانات سیاسی - کمونیستی است که بمسئله آگاهی در جنبش کمونیستی بهای لازم را نمیدهند . سازمانی که آگاهانه و یا حتی نا آگاهانه در منجلاب پراگماتیسیم غرق شود ، ناچار است برای تطبیق خویش با واقعیات ، واقعیاتی که فرای ذهن عمل کنندگان بدون تئوری است ، بدنیاال حواد بدود و هر آن بر حسب آنکه چه مجموعه ای و یا چه نظری بر آن حاکم شود به این سو یا آن سو کشیده شود . این واقعیات که بیک معنا چیزی جز بازتاب جو حاکم سیاسی بر جامعه مورد نظر نیست ، خویش را چنان بر اذهان عمومی تحمیل میکند که تصور عکس آن برای مسحور شدگان این " واقعیت " دیگر ممکن نیست . همانگونه که ذکر شد بسیاری از اعضاء و هواداران سازمان چنان مسحور این " واقعیتها " بوده اند که حتی زوری تصور احتمال یک انشعاب را در درون این سازمان نمیدیدند و در مقابل توضیحات مکرر دیگران و منجمله ما برافروخته گشته و از " ایدئولوژی واحد " ، " شی واحد " " سازمان واحد " دفاع مینمودند . عمق این تراژدی زمانی بیشتر میشود که این " واقعیات " بصورت نکات برجسته و بارز یک سازمان تلقی میشود و از یک آغاز انقلابی به یک نهایت رویزیونیستی منجر میشود .

بحران رشد سریع

سازمان سبک بعد از قیام بایک اقبال عمومی وسیع از جانب چپ مواجه میشود . خله سیاسی موجود در جنبش چپ این امکان رشد سریع را برای سازمانی که بخاطر عملکرد انقلابیش در گذشته ارجحیت و اعتبار فوق العاده ای بر خود دارد بوده است فراهم می آورد . سازمانی که خود قادر به ارائه نظرات منسجمی نیست با مجموعه هایی روبرو میشود که هر یک برداشتها و تفاسیر مختلف از اساسی ترین مسائل انقلاب را با خود همراه می آورند و نتیجتا " نه تنها سازمان قادر بهمت دادن و متجانس کردن این نظرات نیست بلکه خود از آن متأثر میگردد و تحت فشار طیفهای مختلف آن به

زندگی سیاسی خویش ادامه میدهد . انتشارات " راه فدائی " " نظم نوین " و ... از جمله عناصر تشکیل دهنده طیف وسیع " فدائیان خلق " میگرددند . سردرگمی و تشتت نه تنها تسادر درون سازمان بلکه در طیف وسیع هواداران آن نیز منعکس میگردد و هر جریبان با برداشت خاص خویش به مسئله مینگرد . حزب توده نیز از این آشفته بازار تئوریک سود میبرد و بر آن میشود که با دست یازیدن بانواع حیل توده ایستی در درون این طیف نامتجانس رسوخ و نفوذ نماید . اهمیت این مسائل زمانی روشنتر میشود که " واقعیت " پایه توده ای را که فدائیان به آن مغرورند بهتر بشناسیم . واقعیت این است که این توده های نامتجانس عمدتا " از نامتجانس ترین لایه های اجتماعی یعنی خرده بورژوازی به این سازمان روی آورده اند . ! کروجود روشنفکران ، از منشا خرده بورژوازی دو درون یک سازمان کمونیستی طبیعی است و انکار لزوم شرکت آنان در مبارزه کمونیستی ناشی از بینش اکونومیستی است ، اما تشکیل اکثریت پایه توده ای یک سازمان از این قشر نامتجانس نه تنها طبیعی نیست بلکه مضر نیز هست . افشار اجتماعی همانگونه که از حرکات جریانات سیاسی متأثر میشوند ، خود نیز بر چگونگی آن حرکات تاثیر مستقیم میگذارند . این چنین تاثیر در جامعه ای که هنوز تلاطم امواج انقلاب در آن بچشم میخورد و هیچ بخش از بخشهای جامعه سکون نیافته اند مد چندان است . این قشر از خرده بورژوازی بهمان سهولت که به مارکسیسم و سازمان فدائیان روی می آورد بهمان سهولت میتواند از مارکسیسم دوری جست و بجای فدائیان سازمانها و یا احزاب دیگری را انتخاب نمایند . نتیجتا " نه تنها سازمان خود در مواضع متزلزل است بلکه قشر اجتماعی که حامی آن است نیز در نوسان بر میبرد و " توده ها " نمیتوانند در تصحیح و تکمیل سازمان کام مثبتی بردارند . این چنین توده ای صرفا " کمیت است و نه کیفیت و از آنجا که نسبت به پروسه تولید رابطه معینی ندارد ، نتیجتا " بازتاب منافع طبقاتی مشخصی نیز نخواهد بود و سهولت در خدمت این و بی آن سیاست سازمانی گام بر خواهد داشت . این چنین " توده ای " با پیوستن به جریانات سیاسی ابتلائات مختلف و منجمله روحیه انشعابگری را با خود همراه می آورد . عدم سکون اجتماعی در بخش بندیهای روتزاید سیاسی متلاور میشود . تضارب مختلف جنبش کمونیستی بیسانگراین نکته است که تا زمانی که جنبش کمونیستی در یک ارتباط ارگانیک با طبقه ای که معرف منافع آن در سطح اجتماعی است - طبقه کارگر - نباشد ، وقوع انشعابات در میان روشنفکران بسیار محتمل است . زیرا اختلاف نظرهای گوناگون نه لزوما " منتج از منافع بخشهای مختلف جنبش کارگری - که یک هستی واحد را تشکیل میدهند ، بلکه ناشی از اختلاف نظر بین گروههای مختلف روشنفکری است که خود در رابطه منظم اجتماعی با یکدیگر قرار ندارند . اما وجود پایه توده ای خرده بورژوازی و نداشتن یک رابطه ارگانیک با طبقه کارگر و مبارزات آن نه تنها سازمان را به ورطه انشعابات متعدد میکشاند ، بلکه از آن مهمتر این توده خرده بورژوا خود را در گسترش سازمان

تجدید تولید مینماید و نتیجتاً " سازمان در حیات سیاسیش ازبستر طبیعی تنگدیه - طبقه کارگر - دور میشود و عملاً" در مبارزات "دموکراتیک" و "فدامیربالیستی" عام درگیر میشود و مستقل طبقه کارگر جایش را به پشتیبانی از این و یا آن جناح خرده بورژوازی در مبارزه میدهد. حمایت بیدریغ سازمان فدائیان از دانشجویان بیروخط امام "ویاحتی دفاع از کاندیداتوری مسعود رجوی در مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری علاوه برآنکه نشاندهنده برداشتهای ثنوریک نادرست آنان از صف بندی نیروهای اجتماعی و جایگاه بخشهای مختلف آن در مبارزات روزمره سیاسی - اجتماعی است، بیانگر این نکته نیز هست که پایه توده ای خرده بورژوازی سازمان عملاً " نزدیکی بیشتری با حرکات خرده بورژوازی احساس مینماید تا با حرکات مشخص کارگری. براتیک وسیع غیر کارگری برای سازمان توده ای که خود را کمونیست میدانند، عملاً امکان نفوذ و کنترل کارگری بر روی حرکات سیاسی راکه از عمده ترین تضمینهای اجتماعی برای عدم انحراف و یا انشعاب است سلب کرده و سازمان را در حد سازمانی دموکراتیک که از کوچکترین حرکات سیاسی در جوامع جدیداً "متاثر میشود تقلیل میدهد. بیجهت نیست که فدائیان و هواداران شان از حوادث دانشگاهها بیشتر متأثر میگرددند تا این و با آن اعتصاب کارگری و یا بالعکس اولین بخش از فدائیان که عیناً "در مقابل انعکاس حرکات راست روانه سازمان در کار ۵۹ - به موضوعی میپردازند، کارگران پیشرو تهران هستند. در مورد اول، آن توده "وسیع" خرده بورژوازی است که حساسیت شدید نسبت به یک مسئله دموکراتیک نشان میدهد و در مورد دوم این "توده" کارگری است که در مقابل انحراف سازمان ایستادگی مینماید. " دانشجویان پیشگام" و "کارگران پیشرو" هر دو هواداران یک مجموعه سازمانی میباشد اما شدت وحدت حساسیت آنان نسبت به مسائل - که ناشی از شرایط مختلف اجتماعی آنهاست - متفاوت است.

استالینیسیم - دموکراسی و مسئله انشعاب

بحران ایدئولوژیک - سیاسی فدائیان که خود ناشی از روند تشکیل سازمان و پایه توده ای خرده بورژوازی آن است نمیتواند از ساخت تشکیلاتی سازمان جدا باشد. هرگاه ایدئولوژی و تجانس سیاسی قادر به ارائه راه حل بنیادی برای حل معضلات یک سازمان نباشد، بناچار تشکیلات و در یک سازمان استالینینیستی فقط مرکزیت "حلال" تمامی مشکلات خواهد گشت. مادر گذشته به کرات در مورد حاکمیت اندیشه استالینینیستی بر سازمان و نتایجی که این حاکمیت ببار خواهد آورد هشدار داده ایم.

ابعاد فاجعه آفرین حاکمیت طرز تفکر استالینینیستی بر سازمان در گذشته بقدری دهشت انگیز بود که برای ما دیگر امکان ادامه پروسه تجانس با سازمان باقی نمیگذاشت و در حقیقت عمده ترین علت جدائی ما از سازمان همین حاکمیت مشی استالینینیستی بر سازمان و عوارض چشمگیر آن بود.

استالینیسیم که در شکل سازمانی اش همه قدرت تشکیلاتی سیاسی را در دست " کمیته مرکزی " و " پیروان راستین " آن متمرکز میکند، اساساً " ظرفیت تحمل نظریه مخالفه بحث آزاد و دموکراسی درونی را ندارد و بادست یازیدن به انواع " قراردادهای "، " بندها " و " مصوباتی " که همه در خدمت حفظ چهارچوب تشکیلاتی استالینینیستی تدوین شده است و عندالزوم توسط همان کمیته مرکزی نیز نقض میشود، از دموکراسی واقعی در سازمان جلوگیری مینماید. استالینینیستها نه تنها در مشی و تفکر سیاسی خود، سازمانشان را " رهبر " و " ناجی " کل طبقه کارگر و حتی جانشین طبقه میندازند، بلکه فراتر از آن این " رهبری " را در وجود کمیته مرکزی و یا شخص شخیص دبیر کل خلاصه میکنند. در نزد استالینینیستها مخالفت با " فرامین "، " احکام " و حتی " استنتاجات کمیته مرکزی از مسائل ایدئولوژیک و تئوریک گناه کبیره و مستوجب چنان عقوبتی تلقی میگردد که باید در اسرع وقت با قاطعیت بدان برخورد نمود. " ایدئولوژی واحد "، " سازمان واحد " " طبقه واحد " و ... از جمله احکام و تعاریف از پیش ساخته ای است که استالینینیستها در شرایطی برای از بین بردن رقیب احتمالی از آن استفاده میکنند. این احکام و ایمن دگمهای مبتذل نه تنها در مورد دیگر جریانات سیاسی بنکار میروند، بلکه در سازمان و مناسبات درونی نیز انعکاس مینماید. " رهبری " از آنجاکه عهده دار " مسئولیت " سازمانی است که خود را پدرخوانده جنبش میدانند پس خود نیز " محق " است که بمناب " پدرخوانده " در درون سازمان عمل نماید زیرا ؛ انقلاب در وجود آن سازمان در وجود کمیته مرکزی و یا " رهبر " خلاصه میگردد. در نزد استالینینیستها ؛ سنن بلشویکی وجود دموکراسی درونی، فراکسیونهای نظری، وجود اقلیت و اکثریت و ... بمناب شرایط لازم برای تکامل و تصحیح مشی یک سازمان اساساً " اعتباری ندارد. در نزد آنان اینها گرایشات روشنفکرانه، خرده بورژوازی و آنارشینیستی هستند که به سقوط یک سازمان و متلاشی شدن آن خواهند انجامید. استالینینیستها نیز همانند فقیه بزرگ همواره بدنیاال " وحدت کلمه " که در حقیقت همیشه بمفهوم پایمال شدن حقوق مخالفین است - هستند و برای رسیدن به این وحدت کلمه از هیچ اقدام کوتاهی نمیکند. " وحدت نظر " - آنهم بصورت کاذب و نه وحدت نظری که گاشی از مقابله آزادانه عقاید در نظر گرفتن جوانب مختلف برداشتهای نظری است - " وحدت نظری " که چساق تشکیلات و تکفیر با آن همراه است حربه ایست که با آن استالینینیستها آزاداند بر سر مخالفین خود بکوبند و همواره در مان رفیع " اختلاف نظر " را در " تمفیه جدی " و " قاطع " مخالفین بیابند. اما کمتر سازمان استالینینیستی - بخصوص سازمانی مانند فدائیان که هنوز بوروکراتیسم در تمام تار و پود آن ریشه ندوانیده است - توانسته است از بروز اختلاف نظرها - که بسیار طبیعی بوده و از جمله شرایط رشد یک سازمان سیاسی سالم است، جلوگیری نماید. بند تشکیلات در شرایطی که جامعه هنوز در پیچ و خم مبارزه انقلابی قرار دارد، چه بسا که به ضد خویش تبدیل گردد و اساساً " وجود آن " نظم " دلخسواه کمیته مرکزی را به زیر سؤال بکشد.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان انقلابی دگر باید!

در زمینه برخورد استالینیستی فدائیان شواهد متعددی وجود دارد. علاوه بر آنچه که در گذشته با مخالفین درونی خودشان یا جریاناتی مثل ما روا داشته‌اند، علاوه بر برخورد خصمانه و غیر دمکراتیکشان نسبت به چریکهای فدائی خلق شاید نمونه برخورد به اقلیت که بگفته خود سازمان ۱۰ درصد اعضای پلنوم اخیر سازمان را تشکیل میدادند در نوع خود بسیار جالب توجه است. ذکر چند نقل قول از کار ۶۱ (اقلیت) در این مورد بسیار آموزنده است.

" پس از گذشت زمانی چند، عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی سازمان که در پلنوم با دسته‌بندیهای ضدتشکیلاتی و بورکرا-تیک به اهداف اولیه خود دست یافته بودند بعد از پلنوم (پس از آنکه دو نفر از رفقای اقلیت یکی عضو کمیته مرکزی و دیگری عضو مشاور، با هدف تدوین نظرات و مبارزه سیستماتیک علیه کرایشات انحرافی مسلط از مرکزیت و هیئت تحریریه استعفا دادند) میدان را برای اجرای اهداف راست‌روانه خوش، بیش از پیش مناسب یافتند. اینبار با نقض مصوبات پلنوم که به پیشنهاد خود آنان تصویب شده بود و به این ترتیب با زیرپا نهادن هرگونه پرنسپ کمونیستی بحران را در همه ابعاد و زمینه‌های یاد شده به درجه انفجاری آمیختگی رساندند. "

ویا :
" تحلیل های مندرج در کار " ۳۵ " و شماره های پس از آن در مورد حاکمیت و نیز مقاله های درج شده در ارکان محلی شواهد عینی نقض مصوبات پلنوم از جانب مرکزیت است. این مقاله ها بدون کوچکترین نظر خواهی از اعضای سازمان صرفا بنا به نظر مرکزیت نگاشته شده است. "

ویا باز :
" تسلط دیدگاه پراکمانیستی با ماهیت گرایش بر راست از یکسو و عدم اتکاء به توده های سازمانی و نادیده انداشتن سانترالیزم دموکراتیک از سوی دیگر ، اینک کاملاً بصورت دو خصوصیت بارز " مرکزیت " در امر مبارزه ایدئولوژیک و هدایت سیاسی - تشکیلاتی سازمان درآمده است. "

ویا :
" اقدامات غیر اصولی و غیر دموکراتیک " مرکزیت " در برقراری مناسبات غیر منطقی بین جناح اقلیت و نادیده انگاشتن و بهیچ گرفتن نظریات توده های سازمانی در تدوین ، تصویب و پیشبرد خط و برنامه سیاسی ، نقض مکرر و متوالی ضوابط و اصول سازمانی با استفاده از اهرم های تشکیلاتی از سوئی ... در پیش گرفتن روش آشتی جویانه و تسلیم طلبانه در مبارزه طبقاتی ، صلح و مصالحه با این با آن جناح قدرتمند در حاکمیت ، دامن زدن به توهم توده ها و سمت گیری پر شتاب در تئوری و عمل بسوی اپورتونیسم و تفکر حزب نموده از سوی دیگر ، ما را بر آن داشت که همگان را از ماهیت اختلافات ایدئولوژیک درون سازمانی آگاه سازیم. "

اینها اظهارات اقلیت است. اعضای سازمانی است که هنوز خویش را برچمدار مبارزات پرولتاریا در ایران میدانند. حال سؤال اینست که سازمانی که نتواند پاسخ -

گوی نیازها و خواسته های واقعی " ده درصد " از اعضای فعال ، که برخی از آنان تا حد کمیته مرکزی و هیئت تحریریه سابق کار - با توجه به سلسله مراتب بورکراتیک در یک سازمان استالینیستی - ارتقاء پیدا کرده اند ، باشد و مکرراً حقوق دمکراتیک آنان را نقض نماید ، چگونه میتواند در ادامه سنت بلشویکی کوشا باشد؟ به نظر نمیرسد جواب به این سؤال چندان مشکل باشد. اکثریت با درج مقالسه اقلیت در نشریه سازمانی میخواهد بایک ژست دموکراتیک و آزادمتشانه ، آگاهی اش را از یکی از سنن پرافتخار بلشویکی بمنصه ظهور بگذارد ، اما از آنجا که این اقدام بیش از یک ژست سیاسی و جلوگیری از دامنه نفوذ انشعاب نیست و تحت اجبار و فشار توده های سازمانی انجام شده است بناچار نمیتواند ژست موفق باشد و انگیزه ها و تهدیدهای اکثریت از لایله آن بخوبی مشهود میگردد ، " اکثریت " در جوابیه خویش مندرج در کار ۶۱ - اکثریت - بعد از آنکه در مورد " تحکیم اصول " قلمفرسائی میکند به استدلال آشنا و قدیمی تضاد دویینش و دو طبقه متوسل میشوند و نظریات خود را که دیگر اعضا توده ایستی اشان بخوبی آشکار شده بمثابة نظرات پرولتاری در مقابل نظرات غیر پرولتاری معرفی میکند.

" اولین گام در راه زدودن تمایلات خرده بورژوازی در جنبش کمونیستی ایران آن است که باور کنیم تضادهای ما و

" اقلیت " در تحلیل نهائی تضاد دویینش طبقاتی است " رفقای فدائی آنچه را که بعنوان " باور " در راه زدودن تمایلات خرده بورژوازی درون جنبش کمونیستی " ارائه میدهند بیش از آنکه یک " باور " بمعنی ماتریالیستی آن یعنی پذیرفته شدن اندیشه ها و ایدئولوژی ایشان توسط جنبش کارگری ایران باشد " باوری " ذهنی است که در ذهن رهبران خودگماشته طبقه کارگر جلوه کرده است. دوستان فدائی از آنجا که خود باور دارند که نماینده منافع طبقه کارگر میباشند پیس جریانی را که بگونه دیگر میاندیشد و بر این " باور " معتقد نباشد لزوماً " مدافع منافع طبقات غیر کارگری میبندارند. و این هیچ چیز جز استالینیزم آشکار یعنی یکی قلمداد کردن منافع طبقه کارگر یا منافع سازمان - آنهم " ۹۰ درصد " آن - و کوشش در جلوه دادن این منافع در موجودیت کمیته مرکزی نیست. چنین " باوری " این " حق " را نیز به دارنده آن میدهد که علناً " اقلیت " را تهدید کرده و بنویسد :

" خواهیم کوشید تا با پیگیری کمونیستی با تمامی و حوه اپورتونیسم چپ و راست (توجه داشته باشید از نظر اکثریت اقلیت دچار اپورتونیسم چپ است) ، چه در داخل سازمان و چه در خارج آن قاطعانه بیکار کنیم ما این قاطعیت و این پیگیری را به سود جنبش کمونیستی و در جهت تصفیه سازمان از تمامی گرایشهای انحرافی راست و چپ میسناسیم . رفقای اقلیت نگران نباشند که ما فقط در ابعاد انتزاعی ، تنها در عرصه اصول ، اپورتونیسم چپ را ترک خواهیم گفت . خبر رفقا ! ما تنها بدین منظور کوشیده ایم اختلافات ایدئولوژیک را به عرصه اصول بکشانیم که واقعا " قصد داریم در تمامی زمینه های عملی و مشخص این انحراف راریشه کن کنیم. آنچه تاکنون بر ما گذشته است شاهد صریح این مدعاست و آینده نیز

بطور قطع شاهد پیروزی دیگری برای اندیشه پرولتاریا است کار ۶۱ (تاکیدازماست)

بدین ترتیب اکثریت درک غیرکمونستی خویش را از مبارزه در سازمانی نشان میدهد. اکثریت مجبّر به "اراده تشکیلاتی" حربه تصفیه را بدست میگیرد. حربه‌ای که در گذشته نیز در بدترین اشکالش بکارگرفته شد اما هیچگاه قادر نبود که تمامی اندیشه‌ها را مسخ نماید. تجارب گذشته باید به "اکثریت" نشان داده باشد که بحای باور داشتن به "پیروزی دیگری برای اندیشه پرولتاریا" به عدم امکان مسخ کردن روح انقلابی بسیاری از کسانی بیاندیشند که نه در گذشته مرعوب چماق استالین و استالین کوچولوها گردیدند و نه در آینده خواهند گردید. هیچ‌چند تشکیلاتی، حتی اگر این با تجارب نوده ایسم و با پشتیبانی "اردوگاه جهانی سوسیالیسم" مجهز باشد قادر نخواهد بود که روح اندیشه‌های انقلابی را درهم شکند. آری دوستان، آینده نیز بطور قطع شاهد "پیروزی دیگری برای اندیشه پرولتاریا" خواهد بود، اما نه اندیشه‌های رویزیونیستی - توده‌ایستی شما و امثال شما بلکه اندیشه‌های سوسیالیسم علمی.

باز خواهد نمود و در اذهان بسیاری از کسانی در جو بعداز قیام بطور طبیعی هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق بوده‌اند، سئوالات زیادی پیرامون این سازمان، مثنی آن، گذشته آن و ... طرح خواهد کرد. این انشعاب میتواند و باید به "تقدس" و "تعبد" فدائیان در جنبش خاتمه داده و بجای "تقدس" و "تعبد"، تفکر بر جنبش کمونستی حاکم نماید. به امید آرزو که چندان دیرنیست.



رفقای هوادار، هموطنان مبارز!

حمایتهای مالی شما، سازمان را در پیشبرد هدفهای مبارزاتی و بویژه در زمینه توسعه فعالیت‌های مختلف، یاری خواهد داد. در این راه هرچه قدر که میتوانید و بهر وسیله‌ی کمکه‌های مالی خود را بسه سازمان برسانید.



پی آمدهای انشعاب اخیر

هنوز زود است که بتوان پی آمدهای انشعاب اخیر را در تمام زمینه‌ها بررسی نمود. عوامل متعددی در چگونگی تاثیر این انشعاب در آینده جنبش کمونستی نقش بسازی خواهند نمود. هنوز بسیاری از جوانب نظری اقلیت آشکار نیست، هنوز چگونگی جمع بندی اقلیت از گذشته سازمان و از تجارب آن در دوران بعداز قیام روشن نیست. باید منتظر ماند و دید که اقلیت به این مسائل و موضوعات دیگر چگونه برخورد خواهد کرد. اما آنچه را که با قاطعیت میتوان اعلام نمود اینست که این انشعاب - صرف نظر از تئوریه‌ها و برنامه‌های آینده اقلیت - افق جدیدی در جنبش کمونستی بوده‌ایها خوشحالند! ۰۰۰

هفته نامهٔ **رهائی**
 نشریهٔ سازمان وحدت کمونستی

میکبرند، دنباله‌روی آن از حوادث و غرق شدن در کارهای خود خودی و یا خرده‌کاری بوده است. گرچه همواره ضرورت‌های اجتماعی وحدت و همکاری نیروهای چپ وجود دارد - بخصوص در ایران که آئینه تمام نمای همه‌گرایشها و خطوط فکری مختلف در عرصه جهانی است - معذالک نباید فراموش کرد که کوشش آگاهانه کمونست‌ها و خواست آنان در دامن زدن بسه مباحثات ایدئولوژیک برای وحدت فشرده و تشکل هرچه بیشتر نیروهای کمونستی، امری اساسی است. ما با این هدف بسه مباحثات و مبارزات ایدئولوژیک خود با تمام جریاتهای کمونستی ایران، دامن خواهیم زد. امید ما اینست که در آینده نزدیک نیروهای مختلف با یافتن جایگاه واقعی خود در عرصه مبارزات طبقاتی و نیز با ایجاد وحدت هرچه بیشتر صفوف خود در پی کار علیه حاکمیت امپریالیسم و ارتجاع، انقلاب ایران را به پیروزی نزدیک ترکند.

و طبقاتی آنان بسوی مثنی راستین چپ، شکسته شدن امیدها و پندارهای کاذب در مورد آینده سچفا و از این جهت کانالیزه شدن بسیاری از پتانسیلهای جنبش چپ در راستای مبارزه اصولی طبقاتی، بنظر ما چپ واقعی را در دراز مدت تقویت خواهد کرد. بدین لحاظ در آینده باید با گذار از مرحله تفرقه و انشعاب و تشتت فعلی، شاهد وحدت‌های اصولی جدیدی بین نیروهائی که واقعا از لحاظ نظری و سیاسی دارای تجانس میباشند و ضرورت استحکام جنبش کمونستی را از طریق وحدت ایدئولوژی - سیاسی - سازمانی درک نموده‌اند، باشیم. این امر در آینده جنبش چه از لحاظ محتوی و چه از لحاظ ارتباط بوده‌ای بسیار غنی ساخته و از هر جهت تقویت خواهد نمود. با اینهمه داشتن دورنما و امید به آینده بخودی خود به هیچ وجه کافی نیست. باید آگاهانه در جهت تحقق اهداف چپ حرکت کرد و زمینه‌های آینده را از هم اکنون تدارک دید. یکی از علل عدم موفقیت چپ در پهنه تلاطمات اجتماعی و بویژه در جامعه ما که وقایع بسیار سریع شکل

هرانشعاب در ظاهر امریک "تشتت" است. اما بسیاری از "تشتت"ها هستند که از انحرافات خطرناک جلوگیری میکنند. انشعاب اخیردر سازمان چریکهای فدائی خلق از بسیاری جهات اینچنین است. به شرط برخورد اصولی همه نیروهای کمونیستی به این انشعاب میتوان از "تشتت" جلوگیری نموده و گامی در راه اعتلاء جنبش کمونیستی برداشت.